شمعی در برابر آفتاب(مقابله امام هادی (ع) با فرقه های منحرف عقیدتی)

پدید آورنده : نجمه کرمانی ، صفحه 8

اشاره

بررسی زندگانی علمی امام هادی (علیه السلام) در مناظره های علمی، برتری مبانی اعتقادی شیعه را در این برهه از زمان آشکار می سازد. این دوران، دوران اوج پیدایی مکتبهای گوناگون عقیدتی است. ظهور آراء و نظریه های گوناگون عقیدتی، آشفتگی در اوضاع فرهنگی و اجتماعی را سبب شد و حاصل این آشفتگی، پیدایش گروههای گوناگونی چون: غلات، واقفیه، صوفیه، مجسمّه و... را در پی داشت. حاکمیت جامعه نیز به این آشفتگی فرهنگی، برای دست یابی به اهداف خود دامن می زد. عباسیان تلاش می نمودند از فرآیند این آشفتگیها به عنوان حربه ای برای تضعیف مبانی فکری و اعتقادی مسلمانان بهره برداری کنند. از سویی گردانندگان و نظریه پردازان این حرکتها را مشتی عناصر فریب خورده، فرصت طلب و سودجو تشکیل می داد.

در این میان، تیزبینی امام در شناخت خط توطئه و استحاله فرهنگی، نقشه های دین ستیزانه آنان را آشکار می ساخت. اگر چه مراقبت نظامی شدید از امام و عدم دسترسی مردم به ایشان، مشکلات جامعه اسلامی را افزون تر می کرد و تا اندازه ای دشمنان را در رسیدن به اهداف ننگین شان یاری می داد، اما امام با نهایت درایت، در خنثی کردن این توطئه های فرهنگی می کوشید. یکی از پر دامنه ترین تلاشهای امام در دوران زندگی شان، رویارویی ایشان با گروههای منحرف عقیدتی بود که در قالبهای گوناگونی انجام می پذیرفت.

1. گروه اشاعره و معتزله

در دوران امامت علی النقی(علیه السلام)، مکتبهای عقیدتی گوناگونی چون «معتزله» و «اشاعره» گسترش یافته و پراکندگی آرای فکری و تضادهای عقیدتی را در سطح فرهنگی جامعه پدید آوردند. مباحث کلان جبر و تفویض، افکار عمومی جامعه را دست خوش تاخت و تازهای فکری کرده بود. سرچشمه این تحولات فکری، در رویکرد دولت عباسی به مسائل علمی و فرهنگی و نیز هجوم فلسفه و کلام دیگر ملل به سوی جامعه مسلمانان خلاصه می شود. دستگاه حکومتی، کتابهای علمی دانشمندان ملل دیگر را به عربی ترجمه می کرد و در اختیار مسلمانان می گذاشت. این روند از زمان مأمون آغاز شد و به تدریج ادامه یافت و به تدریج به اوج خود رسید. او توجه فراوانی در ترجمه کتابهای دیگر ملل، به ویژه یونان داشت و بودجه بسیاری را در این راه هزینه کرد.

«جرجی زیدان» در این باره می نویسد:

«مأمون هموزن کتابهای ترجمه شده طلا می داد و به قدری به ترجمه کتابها توجه داشت که روی هر کتابی که به نام او ترجمه می شد، از خود علامتی می گذاشت و مردم را به خواندن و فرا گرفتن آن علوم تشویق می کرد. با دانشمندان خلوت می نمود و از معاشرت با آنان لذت می برد».

پس از آن، این روند تا آنجا ادامه یافت که ثروتمندان و بزرگان دوره عباسی نیز به این کار مبادرت ورزیدند و دانشمندان را گرامی داشتند. رفته رفته تعداد کتاب فروشان و کاغذ فروشان در بغداد فزونی می یافت و انجمنهای علمی و ادبی تشکیل می شد و مردم بیش از هر کار به مباحثات علمی و مطالعه در حیطه جبر و تفویض می پرداختند. این رویه همچنان در دوره عباسی رو به رشد نهاد و کتابهای بسیاری از زبانهای یونانی، سریانی، هندی، نبطی و لاتین ترجمه گردید.

از جمله تلاشهای علمی ـ فرهنگی امام علی النقی(علیه السلام) در پاسخ به شبهات اعتقادی، نوشتن رساله ای کلامی است که آن را به انگیزه پاسخ گویی به مشکلات اعتقادی اهالی اهواز نگاشته است. امام در این رساله، با ایراد بحثهای مستدل درباره قرآن و عترت و معرفی ثقلین و لزوم تمسک به آن پرداخته، مبحث جبر و تفویض را که از پیچیده ترین مسائل کلامی است، با بیانی بسیار روشن و شیوا مطرح و نقد کرده و نظر امامیه را با عنوان «الأمرُ بینَ الأمرینِ» به اثبات رسانیده است. در بخشی از این رساله آمده است:

«در این باره به گفتار امام صادق (علیه السلام) آغاز می کنم که فرمود: نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه مقامی است میان آن دو که عبارت است از: تندرستی، آزادی، مهلت کافی و توشه، مانند مرکب سواری و وسیله تحریک فاعلی بر کار خود.

پس این پنج چیز است که امام صادق (علیه السلام) به عنوان اسباب جمع کننده فضل گرد آورده است. پس اگر بنده ای یکی از آنها را نداشته باشد، به لحاظ آن کاستی و کمبود، تکلیف از او ساقط است... همچنین روایت شده که فرمود: مردم در عقیده به سه دسته تقسیم می شوند: دسته ای می پندارند که کار به آنها وانهاده شده است که آنان خدا را در سلطه و قدرتش سست دانسته و خود را به هلاک انداخته اند. دسته ای دیگر می پندارند که خدای عزوجل بندگان را به نافرمانی مجبور ساخته و آنان را به آنچه توان انجامش را ندارند، مکلف فرموده است. اینها نیز خداوند را ستمگر می انگارند که سبب هلاک خود را با این اندیشه فراهم آورده اند. دسته ای دیگر معتقدند که خداوند بندگان را به اندازه توانشان مکلف فرموده و تکلیفی بیش از توان بر دوش آنها ننهاده است. آنها چون کار نیک انجام دهند، خدا را بستایند و چون بد کنند، از او آمرزش بخواهند که اینان به حق رسیدگانند. پس امام صادق (علیه السلام) خبر داده که هر کس پیرو جبر و تفویض است و به آنها اعتقاد دارد، بر خلاف حق است و من آن جبری را که هر کس بدان معتقد باشد دچار خطاست، شرح دادم و بیان کردم که کسی که پیرو واگذاری (تفویض) است، دستخوش باطل است. پس نظر ما میان این دو نظریه است...».

سپس حضرت به بررسی بیش تر مسئله جبر و تفویض در قالب پنج مثال دیگر می پردازد که در تفسیر تندرستی، گشوده بودن راه، سنت مهلت، توشه و انگیزه بیان می دارد و با بهره گیری از آیات قرآن و استدلالهای عقلی و با نهایت دقت و حوصله، آن را از زوایای مختلف بررسی می کند؛ به گونه ای که مطالب با بیانی بسیار ساده و مستند مطرح می شوند و در عین کامل و مبسوط بودن، جمله ای را تکراری، بدون غرض و خالی از بار محتوایی لازم نمی یابیم.

2. فرقه غلات

«غلات»، انسانهایی تندرو، افراطی و بی منطق بودند که درباره امامت، مبالغه بیش از اندازه نموده و امام را تا سر حد الوهیت و پرستش بالا می بردند و با بهره گیری از عقاید انحرافی خویش، بسیاری از واجبات الهی را حرام و بسیاری از گناهان کبیره را بر خود حلال شمرده بودند. گاه خود را از سوی امام، که خدا قلمداد شده بود، پیامبر معرفی کرده و بسیاری از موجبات بدنامی شیعه را در عصر گسترش فرهنگها فراهم می آوردند. آنان سعی داشتند تا وجوهاتی را که مردم ساده و بی آلایش به امام می پرداختند، به چنگ آورند و با تشریع بدعتهای مختلف در دین، به امیال نفسانی خود رنگ شرعی و دینی بدهند. اما امام به سختی با آنان مبارزه کرده، آنان را طرد می کرد. سران این فرقه عبارت بودند از: «علی بن حسکه قمی»؛ «فارس بن حاتم»؛ «حسن بن محمد مشهور به ابن بابا قمی»؛ «قاسم یقطینی یا قاسم بن یقطین» و «محمد بن نصیر نمیری یا فهری». که هر کدام از این افراد، به گونه ای در تشریعات این گروه سهیم بودند.

به عنوان نمونه. علی بن حسکه قمی، امام هادی(علیه السلام) را پروردگار جهانیان می دانست و خود را از سوی ایشان پیامبر هدایت انسانها معرفی کرده بود. او تمامی واجبات و فروع دینی، مانند زکات، حج، روزه و... را به شدت زیر سؤال برد. محمد بن نصیر نمیری، بر بدعتهای علی بن حسکه، اعتقاد به تناسخ (حلول ارواح مردگان در کالبدی غیر از بدن مادی خود فرد) را افزود. امام با موضعی صریح و جدی، ضمن برائت و دوری جستن از آنان، حتی دستور قتل یکی از آنان را صادر کرد. امام برای نمایاندن چهره کریه آنان، در پاسخ شیعیانی که از عقاید منحرف علی بن حسکه پرسیده بودند، چنین نگاشت:

«ابن حسکه ـ که نفرین خدا بر او باد ـ دروغ گویی بیش نیست و من او را در شمار دوستان و شیعیان خود نمی پندارم. خدا او را لعنت کند. به خدا سوگند، پروردگار جهانیان، محمد و پیامبران پیشین او را مگر به آیین یکتا پرستی و دستور به بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و انجام حج و دوستی و ولایت بر خلق نفرستاد. او نیز مردم را جز به سوی پرستش خداوند دعوت نکرده است. ما جانشینان پیامبر و بندگان خدا هستیم که هرگز به او شرک نخواهیم ورزید. اگر اطاعتش کنیم، رحمت او شامل حالمان شده و اگر از فرمان او سرپیچی کنیم، گرفتار عذاب دردناک او خواهیم شد. ما نمی توانیم برای خدا نشانه ای بیاوریم، ولی خدا برای ما و همه آفریدگانش، نشانه و دلیل فرو فرستاده است. من از کسی که چنین سخنانی می گوید، بیزاری می جویم و از چنین گفته هایی به خدا پناه می برم. شما نیز از آنان برائت و بیزاری جویید و آنان را در فشار قرار دهید.» در ادامه، امام، دستور قتل آنان را صادر می کند.

گفتنی است که امام به قتل فارس بن حاتم که از سران غلات بود نیز فرمان داد. که به محض صدور این فرمان یکی از شیعیان امام، او را از صحنه روزگار محو و دل امام را شاد کرد.

3. فرقه صوفیه

از دیگر اندیشه های منحرفی که با رخنه در جامعه اسلامی، سبب بدنامی شیعه و تشویش افکار عمومی جامعه مسلمانان شده بود، «تصوف» بود. پیروان این مکتب، با نمایاندن چهره ای زاهد، عارف، خدا پرست، بی میل به دنیا و پاک و منزه از پستیها و آلایشهای دنیایی، مردم را گمراه می کردند. آنها نیز چون غلات از همگی این عنوانها در جهت اهداف سود جویانه خود در زمینه های گونه گون بهره مند می شدند. آنها در اماکن مقدسی چون مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) گرد هم می آمدند و به تلقین اذکار و اوراد با حالتی خاص می پرداختند، به گونه ای که مردم با دیدن حالت آنها می پنداشتند با پرهیزکارترین افراد رو به رو هستند و تحت تأثیر رفتارهای عوام فریبانه آنان قرار می گرفتند. امام هادی(علیه السلام) نیز با واکنشهایی سریع و به هنگام، این توطئه عقیدتی را کشف و خنثی ساخت.

نگاشته اند روزی آن حضرت با گروهی از یاران صمیمی خود در مسجد مقدس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته بود. گروهی از صوفیه وارد مسجد النبی(صلی الله علیه وآله وسلم) شده و گوشه ای از مسجد را برگزیده، دور هم حلقه می زنند و با حالتی ویژه، مشغول تهلیل می شوند. امام با دیدن اعمال فریب کارانه آنها، به یاران خود فرمود:

«به این جماعت حیله گر و دو رو توجهی نکنید. اینان هم نشینان شیاطین و ویران کنندگان پایه های استوار دینند. برای رسیدن به اهداف تن پرورانه و رفاه طلبانه خود، چهره ای زاهدانه از خود نشان می دهند و برای به دام انداختن مردم ساده دل، شب زنده داری می کنند. به راستی که اینان مدتی را به گرسنگی سر می کنند تا برای زین کردن، استری بیابند. اینها لا اله الا اللّه نمی گویند، مگر این که مردم را گول بزنند و کم نمی خورند مگر این که بتوانند کاسه های بزرگ خود را پر سازند و دلهای ابلهان را به سوی خود جذب کنند. با مردم از دیدگاه و سلیقه خود درباره دوستی خدا سخن می گویند و آنان را رفته رفته و نهانی، در چاه گمراهی که خود کنده اند می اندازند. همه این وردهایشان، سماع و کف زدنشان و ذکرهایی که می خوانند، آوازه خوانی است و جز ابلهان و نابخردان، کسی از آنان پیروی نمی کند و به سوی آنان گرایش نمی یابد. هر کس به دیدار آنها برود، چه در زمان زندگانی او و چه پس از مرگ او، گویی به زیارت شیطان و همه بت پرستان رفته است و هر کس هم به آنان کمک کند، مانند این است که به پلیدانی چون یزید و معاویه و ابوسفیان یاری رسانده است».

وقتی سخنان امام به اینجا رسید، یکی از حاضران با انگیزه ای که امام از آن آگاهی داشت، پرسشی مطرح کرد که سبب ناراحتی ایشان شد. او پرسید: «آیا این گفته ها در حالی است که آنان به حقوق شما اقرار داشته باشند؟» امام با تندی به او نگریست و فرمود:

«دست بردار از این پرسش! بدان که هر کس به حقوق ما اعتراف داشته باشد، هرگز این چنین مشمول نفرین و طعن و لعن ما نمی شود. [آنان که این اعمال را انجام می دهند و به حقوق ما نیز اعتراف دارند پست ترین طایفه صوفیانند؛ چرا که تمامی صوفیان با ما مخالفند و راهشان نیز از ما جداست. آنها یهودیان و نصرانیان امت اسلامند. همینها هستند که سعی در خاموش کردن نور الهی دارند، ولی خداوند نورش را بر همگان به طور کامل خواهد تاباند هر چند که کافران ناخشنود باشند».

4. فرقه واقفیه

«واقفیه» از دیگر فرقه های دوران امامت امام هادی(علیه السلام) بودند که امامت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) را نپذیرفته و پس از شهادت پدر گرامی ایشان، امام موسی بن جعفر (علیه السلام) ، متوقف در ولایت پذیری ائمه شده و در امامت و رهبری جامعه دچار ایستایی شدند. آنان با انکار امامان پس از امام کاظم(علیه السلام) و موضع گیری در مقابل امامان، حتی مردم را از پیروی ایشان منع کردند. امام هادی(علیه السلام) نیز برای اثبات جایگاه امامت و پیشوایی خود با آنان دست به رویارویی فرهنگی زد و آنان را نیز به سان غلات و صوفیان، مشمول لعن و نفرین خود کرد تا آنان را به مردم بشناساند.

در این باره «ابراهیم بن عقبة» در نامه ای به امام هادی(علیه السلام) می نویسد: «فدایت شوم! من می دانم که ممطوره (واقفیه) از حق و حقیقت دوری می کنند، آیا اجازه دارم در قنوت نمازهایم آنان را نفرین کنم؟» امام با صراحت تمام پاسخ مثبت داد و این گونه بر اندیشه های گمراه کننده آنان خط بطلان کشیدند. سرکردگی این گروه را «علی بن ابی حمزه بطائنی» بر عهده داشت که از زمان امامت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) از پرداخت مالیاتهای اسلامی به امام خودداری کرده و به نشانه مخالفت و رد صلاحیت ایشان، به رفتارهایی از این قبیل دست می زد. آنها رویّه خود را همچنان تا عصر امام هادی(علیه السلام) ادامه دادند. روزی امام یکی از آنان، به نام «ابوالحسن بصری» را دید و چون او را قابل هدایت و بیداری یافت، به او رو کرد و فقط در یک جمله به او فرمود: «آیا زمان آن نرسیده که به خود آیی؟» سخن روح فزای ایشان در وی اثری ژرف بر جای نهاد و سبب تغییر رویه و بیداری او گردید.

5. فرقه مجسِّمه

این گروه می پنداشتند خداوند جسم است. آنان برداشتهایی بسیار سطحی و ابتدایی از دین داشتند و از درک مجرّدات و چیزهایی که از سیطره جسم و ماده خارج است، بسیار ناتوان بودند. از این رو، همواره بسیاری از حقایق هستی را که خارج از دایره ماده بود، انکار می کردند.

کم کم آنها و اندیشه های بدوی و یکسویه شان در بین شیعیان رسوخ پیدا کرد و عقاید آنان را نیز تحت تأثیر سطحی نگری و کوته بینی خود قرار داد. خبر به امام هادی(علیه السلام) رسید و شیعیان از امام کسب تکلیف کردند. «ابراهیم بن همدانی» در نامه ای، عقاید منحرف آنان را به عرض امام رساند و از ایشان راهنمایی خواست. او به امام نوشت که در بین شیعیان و دوستداران اهل بیت(علیهم السلام) افرادی پیدا شده اند که تحت تأثیر این عقاید پوچ قرار گرفته اند و می پندارند که خداوند جسم است. امام در پاسخ او برای روشن شدن پیام مکتب ناب اهل بیت(علیهم السلام) در این زمینه نگاشت:

«پاک و منزه است آن خدایی که هیچ حد و مرزی ندارد! هرگز این گونه توصیف نمی شود، هیچ مثل و مانندی ندارد و او شنوای داناست».

6. باورمندان به رؤیت

اشاعره، گروهی بودند که می پنداشتند خداوند را در روز رستاخیز خواهند دید. حتی آنها بر این عقیده بودند که خداوند با همین چشم مادی قابل دیدن است. شیعیان درباره این گروه به امام نامه نوشته و توضیح خواستند. امام در پاسخ نوشت:

«پایبندی به این نظریه به هیچ وجه جایز نیست. مگر نه این است که باید بین چشم شما و شی ء انعکاسی صورت گیرد که حامل نور باشد و دیدن صورت پذیرد؟ حال اگر انعکاسی و نوری در میان نباشد و این ارتباط برقرار نشود، چگونه امکان دیدن آن شی ء وجود دارد؟ در این نظریه اشتباهی بزرگ وجود دارد؛ زیرا بیننده چیزی را می تواند با چشم خود ببیند که در جسم بودن، با خود او مساوی باشد و در صورت دیده شدن، هر دو به سان هم جسم خواهند بود و لازمه آن، جسم دانستن خداست؛ چرا که علتها با معلولهای خود رابطه ای جدایی ناپذیر دارند».

بدین ترتیب، امام تفکر مخدوش و منحرف این گروه را نیز باطل اعلام کرد.

پی نوشتها:

1. جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، 1333 ه . ش، ج 3، ص 216.

2. همان.

3. ابا محمد الحسن بن علی بن الحسین ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، 1384 ه . ق، ص 496.

4. باقر شریف قرشی، حیاة الامام علی الهادی (ع)، بیروت، دار الاضواء، چاپ اول، 1408 ه . ق، ص 468.

5. حیاة الامام علی الهادی (ع)، ص 469؛ ابا جعفر محمد بن حسن الطوسی، اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال الکشی)، مشهد، دانشگاه مشهد، 1348 ه . ش، ص 520.

6. محمد بن حسن العاملی، وسائل الشیعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.، ج 18، ص 555.

7. رجال الکشی، ص 518.

8. شیخ عباس قمی، سفینة البحار، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، بی تا، ج 2، ص 58.

9. رجال الکشی، ص 460.

10. ابوالقاسم الخوئی، معجم الرجال الحدیث فی طبقات الرواة، منشورات آیة اللّه الخویی، بیروت، چاپ سوم، 1403 ه . ق، ج 1، ص 259.

11. ابا جعفر محمد بن علی بن الحسین ابن بابویه قمی، التوحید، تهران، مکتبة الصدوق، 1378 ه . ق، ص 100.

12. ابا منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، 1416 ه . ق، ج 2، ص 486.